

آنگاه که غنچه های نیمه باز صبحگاهی به آخرین نور لطیف اختر پریده رنگ آسمان لبخند میزنند /
 هنگامیکه علفهای تو تازه از شکاف سنگها سوییرون زده با نسیم سود سحرگاہی راز و نیاز میکنند /
 و آن دم که پرندگان کوچک و زیبا بانغمه های شورانگیز نخستین پیام بهار را بگوش دلدادگان طبیعت فرو میخوانند /
 آنوقت است که دلهای موده ، زنده میگردند و عشقهای خاموش شد ، نور و حرارت تازه می یابند .

دوبهار میگردد ! آری دوبهار زیبا از آن روزگار شیرین و فراموش نشدنی میگردد . یقیناً از یاد آوری این
 خاطره عزیز فهمیدی چه میخواهم بگویم . پس اگر دیگران از لذت آن ساعات خوشبختی خبرند ، ما را چه غم و اگر
 این سطر غم انگیز از نظر تو نیز نگردد باز یقین دارم میدانی چه میخواهم بگویم و در این لحظه که من سرا پا آتش
 شد ام تو نیز در تب و تاب و سوز و گدازی .

دلهایتکه با هم الفت و آشنائی دارند ، همیشه و در هر حال از یکدیگر باخبر بوده و باشادی و غم هم شریک و
 سهیمند .

دوبهار از آن روز نورانی عزیز میگردد و اکنون از آن خاطرات شیرین جزیکه دل شکسته و یک خاطر پشورده و
 پریش چیزی برای من باقی نمانده است !

دیروز هوای لطیف صبحگاهی مرا بیاد دوران دلنشین گذشته انداخته بزم گردش از خانه برون شدم .
 رفتم و در حالیکه محو و سهوت مناظر اسرار طبیعت بودم ، در آن بوستان تازه و پاکیزه ای که دوبهار پیش تو هم نوگل زیبای
 آن بودی بخود آمد و زیر همان درخت نارون سبز و خرم قرار گرفتم .

نسیم روح پرور صبحگاهی بگونه های تازه و جوان گلها بوسه مهر میزد مشبم درخشان سحری نیز بر چهره
 شا داب لاله های آتشین جلوه گری مینمود ، نوگس دلفریب که همواره چشمه ان سحرانگیز ترا بخود خیره میساخت
 بد لبائی و آشوبگری مشغول و باتنهائی و طبیعت سری و سری داشت .

آری همه موجودات حتی گلها و نباتات ، در پرتو نیرو و حرارت جاذبه و عشق زندگانی میکنند .

تماشای گلهای لطیف و غنچه های نوشکفته مرا بیاد تواند اذیت . نه اشتباه کردم ، یاد تو مرا تماشای آنها را دار
 میساخت . یاد تو . یاد همه آن خاطرات شیرین و عزیز . یاد آن روز فراموش نشدنی که دیدم بگلها دوخته و دل به
 یکدیگر فروخته بودیم . گلها را تماشا کردم ، در همه باغ گلی بزیبائی آن چهره محبوب آسمانی نیافتم !

تو زنده ای ، منم با مرگ تدریجی زندگی میکنم . در حالیکه فرسنگها از هم دوریم و ناگزیریم دور باشیم ، دلتن
 به یکدیگر نزدیک است و روح ما از حلاوت عشقی که زیر خاکستر تقدیر پنهان شد ، گداخته میشود .

میسوزیم و خاموش میشویم ، آنگاه بنور لطیفی تبدیل شد ، بسوی زیبائی و روشنائی ابدی رهسپار میگردیم .

اصول ۱۶۲۱

۲۱

